

سلطان بهاء الدین سام

-و-

سلطان علاء الدین حسین

بعد از وفات ملک اعز الدین حسین ابوالسلاطین چون ایالات متفرقه او توسط پسرش سلطان سیف الدین سوری که شرح او قبلاً گذشت بین برادران تقسیم گردید، درین قسمت بهاء الدین سام را خطه سنکه که دارالملک مندیش بود معین شد و چنانچه گفته آمدیم چون ملک الجبال رادراثر علل نامعلوم با برادران اختلاف افتاد و رو به دیار غزنه نهاد و فیروز کوه را که دارالملک او بود همچنان خالی گذاشت بنا برآن سلطان بهاء الدین سام از سنکه به فیروز کوه آمد بناها و قصور سلطنتی را که ملک الجبال قصد آبادی آنرا داشت به اتمام رسانید و بقول منهاج السراج قلاع غور بنا فرمود و باشاران غرjestان (۱) اتصال و پیوند کرد و جلوس او به فیروز کوه در شهر سنه اربع و اربعین و خمسمائه بود چون حضرت فیروز کوه بدولت او اعمار پذیرفت . چهار قلعه حصین در اطراف ممالک غور و گرمسیر و غرjestان و جبال هرات بنا فرمود (۲) .

(۱) صاحب حدود العالم نویسد: که غرjestان ناحیه تبت و قصبه بشین است مهتر این ناحیه را شار خوانند جای بسیار آبله و کشت و برز و آباد داشت و همه کوه است و مردمان این ناحیه مردمانی اند سلیم و بی بدو شبانانند و بر زیگر خلاصه آنکه غرjestان از ولایات پس معروف کوهستانی وطن عزیز بوده که بقول برخی از نویسندگان حدود آن از شمال غور و هرات آغاز و تا مجاری آمویه می رسد و غرباً هم با قاصی مرغاب و مروال رود منتهی می شد و شرقاً به لواحق بلخ می پیوست و دارای حکمرانان محلی بود که تا عصر سلطان محمود تسلط داشتند و چنانچه در مبعث غزنویان و غوریان هم مختصراً اشاره شد در حوالی ۴۰۶ حکومت غرjestان به شار ابو نصر و پسرش محمد که در تاریخ به شار شاه مشهور است تعلق داشت و محمود کبیر بعد از حمله بر غور و قندهار متوجه غرjestان و بدر و پسر فوق الذکر گردید و ایشانرا بالاخره اسیر نمود و مملکت ایشانرا به گماشتگان خود سپرد .

(۲) این قلعه ها و قصور که منهاج السراج از ایشان نام می برد و قبلاً نیز از آن متذکر شده ایم عبارتند از قصر کچو را ن در گرمسیر و قلعه شور سنکه در جبال هرات و قلعه بندار در جبال غرjestان و قلعه فیوار میان غرjestان و فرسی .

چون خبر حادثه مرگ سلطان سوری به سمع او رسید به تعزیت برادران مشغول نشد و عساکر زیادی از نواحی غور و جروم (۱) و غر جستان که از جمله متصرفات او بود ندارک نمود و روی به غزنی نهاد. و به قول منهاج سراج چون به خطه کیدان (۲) برسید از غایت فکر و غم برادران و قوت حمیت مرضی حادث وی گشت و همانجا بر حمت حق پیوست. بنا بر قول فرشته و مورد خین دیگر سلطان بهاء‌الدین سام از شدت تأثری که نسبت به قتل دو برادر او را دست داده بود مرض شد و در آن اثناء آبله بر آورد و از دنیا چشم پوشید. (۳) بعد از مرگ وی سلطنت غور بر برادر دیگر سلطان علاء‌الدین حسین رسید، علاء‌الدین حسین نیز به تعزیت برادران

(۱) ناحیت جروم که منهاج سراج آنرا به همان نام از جمله متصرفات سلطان بهاء‌الدین معرفی نموده عبارتست از گرم سیر کونئی. چون اعراب کلمه گرم را به اصول قریب جرم ساختند و جمع آنرا جروم خواندند و همچنین سرد را سرد و جمع آنرا سرد و د گفتند. بناغلی حبیبی می نگارد که این کلمات در اوایل ورود عرب ها به سرزمین کرمان سیستان و گرم سیر در بین عرب ها مستعمل گردیدند جروم همین منطقه گرم سیر موجود است که در جنوب غرب قندهار می باشد. از تاریخ پیدایی چنان بر می آید که کلمه گرم سیر مثلیکه اکنون متداول است در عصر غزنویان هم مصطلح بود و گویا که اصطلاح جروم مخصوص جغرافیه نویسان عرب و کسانی که از آنها اقتفا می کردند بوده است. منهاج السراج این اسم را چندین جای دیگر نیز ذکر می کند و جز گرم سیر جای دیگری نیست.

(۲) بناغلی خلیلی در تاریخ غزنویان می نگارند که سلطان بهاء‌الدین سام به حد کیلان وفات نمود، و در حواشی می نگارد که این کلمه (کیلان) را بناغلی حبیبی در حواشی طبقات ناصری به کیدان تصحیح نموده و مراگمان آنست که این همان جائی باشد که در نزدیک بکوا بنام حسن کیلان معروف است اما در نسخ مطبوع چاپ هند این موضع کیدان ضبط شده است.

(۳) منهاج سراج اولاد سلطان بهاء‌الدین نام را چنین ذکر می کند. ملکه کیدان که هم از نسب شهبانیان بود و دختر ملک بدرالدین کیدان، در حکم او بود حق تعالی او را از آن ملکه بزرگ نسبت دو پسر و سه دختر کرامت کرد پسران چون غیاث‌الدین محمد سام و سلطان معز‌الدین محمد سام که سلطنت ملکه ایشان ربع شرقی دنیار احاوی بود و دختران یکی ملکه جبال ما در ملک تاج‌الدین زنگی و دیگر حره جلالی مادر سلطان بهاء‌الدین سام بن سلطان شمس‌الدین محمد بن ملک فخر‌الدین مسعود با میانی و سوم ملکه خراسان مادر الپ‌غازی بن ملک قزل ارسلان سلجوقی برادر زاده سلطان سنجر.

مشغول نشد و عسا کر فراوانی از نواحی غور و غر جستان گرد آورد و جهة خون خواهی برادران مصمم غزنه گشت و چون سلطان یمین الدوله از قصدوی آگاهی یافت با عسا کر زیادی از هند و غزنه و با چندین زنجیر پیل جنگی بنا بر قول صاحب طبقات ناصری به بلاد گرم سیر از رنج و تکین آباد (۱) روی بطرف زمیند اور

(۱) صاحب حدود العالم اگر چه در اثر خویش از رخد نام می برد و آنرا معرفی می دارد و از آبا دانی و نعمت آن سخن می گوید اما از تکین آباد که از جمله نواحی رخد است چیزی نمی نگارد مناج - سراج چندین جای در طبقات ناصری ازین موضع نام می برد و قبل از وی مورخ دیگر وطن پیچقی نیز ازین ناحیت ذکر می کند چنانچه در متن خواهیم دید .

خلاصه آنکه تکین آباد (تکین آباد) که بر سر راه غزنه و هرات واقع بوده است در هنگام زد و خورد غوریان و غزنویان از نقطه نظر سوق الجیش اهمیت بسزائی داشته و طرفین مایل بوده اند تا آنرا بدست داشته باشند . استاد پارتو در جغرافیای تاریخی (ترجمه - طبع ایران) می نگارد که جغرافیه نویسان قرن دهم شهر پنجوای و تکین آباد را که در فاصله یکس فرسخ از پنجوای بطرف غزنه واقع بود از جمله بلاد عمدة المخرج می نامند و اضافه می کند که این شهر از لحاظ قلعه مستحکم اهمیت در تاریخ غزنویان داشته است . بنا بر قول پارتو تولد اند رسن جای آنرا در محل قندهار تعیین می دارد که قندهار در قرن ۱۸ در نیمه راه بین شهر کنونی و سواحل ارغنداب بین جبال سنگی مرتفع و تیزی بر روی سه قطعه مرتفع واقع شده بود . به هر تقدیر امروز شهری و یا تا حدی بدین نام معلوم و مشهور نیست .

بناغلی حبیبی در باره تعیین موقعیت تکین آباد می نویسد: از جائیکه اکنون - سنگین گو نیمه و سر بند نهر قدیم چتر است (اکنون نهر سراج) بطرف شمال بر ساحل هیرمند بالای تپه آثار باقیه شهر های تاریخی سروان افتاده که اکنون هم آنرا سروان کلا گویند و با فاصله تقریباً پنج کرو دورتر بر ساحل هیرمند جائی است که اکنون گرماب گویند و جوش آب گرم تاریخی مقصود از همین جای خواهد بود و اند ران چشمه آب گرم است و در نزدیک های این آب گرم آثار و علائم آبادی کهن آشکار است و آثار قلاع مستحکم نیز موجود است بنا بر این گفته میتوانیم که تکین آباد محمودی همدرین جا بوده باشد و نزدیکترین راهی که از میروند و پنجوای تاریخی بزمین داور و اصل می شد همین راه است که از یک طرف آن از بین کوهسار نیش و قلعه غورک (که محبس سلاطین محمودی بود) نیز راهی به اینجا می رسد و از اینهاست که بر ساحل دیگر هیرمند آثار باقیه و اطلال شهر گفته زمین داور به نظر می آید . . . اما اینکه تکین آباد چه وقت از بین رفته و به چه صورت خراب گشته درین باره معلومات مستند در بین نیست از تاریخ - بیستان بدید می آید که ملک نصیر الحق والدین پادشاه - بیستان بسال (۶۸۳ ه) تکین با دو تمام نواحی رود را در تصرف داشت ولی از تاریخ هرات سیفی می توان بر آورد که بعد از آن نیز تکین آباد شهرتی داشت و در حدود ۷۱۳ ه لشکر آل کرت هرات به حرب شهزاده داؤد خواجه به این شهر آمده .

آورد. و از آن جانب نیز عسا کر غوری تحت قیادت سلطان علاء الدین یابہ نواحی زمین داو رگذاشت. بنابراین قول صاحب طبقات ناصری که درین مورد صحیح تر و مفصل تر در نظر می خورد بهرام نزد اورسولان فرستاد تا سلطان علاء الدین باز گردد و به مملکت اسلام خود قرار گیرد که تراپاقت مقاومت چشم من نباشد و من پیل می آورم و چون رسولان به خدمت علاء الدین امانت رسالت ادا کردند علاء الدین جواب فرمود که اگر تو پیل می آوری من فرمیل می آورم مگر ترا علط می افتد که برادران مرا هلاک کرده ای و من هیچ کس ترا هلاک نکرده ام و چون رسولان مراجعت کردند هر دو لشکر استعداد قتال و جدال مهیا گردانیدند سلطان علاء الدین دو پهلوان خود را بخواند که در لشکر مبارزان غور بودند و هر دو فرمیل نام یکی فرمیل سام حسین پدر ناصر الدین حسین فرمیل درم فرمیل سام بنجی و هر دو تن در شجاعت داستان عصر خویش بودند و پیغام بهرام شاه و جواب خویش را به ایشان گوشزد نمود و فرمود که امروز شما هر یک را یک یک پیل می باید که بر زمین زنید و هر دو زمین بوس دادند و باز گشتند و به موقعی که آنرا کوتاه و از باب گویند (برخی را عقیده بر این است که این موضع همان کشته و ارباب کندیان امروز است) هر دو لشکر را مصاف شد و در وقت مصاف هر دو پهلوان پیاده شدند و دامن های زره باز زدند و به مصاف درآمدند چون پیلان بهرام شاه حمله آورند هر یک از آن پهلوانان بر یک پیل درآمدند و در زیر برو گستوار پیل رفتند و به دشمنه شکم پیل بدریدند فرمیل نام بنجی در زیر پای پیل بماند و پیل بروی افتاد و با پیل هلاک شد و فرمیل سام حسین پیل را بینداخت و به سلامت بیرون آمد و سوار شد چون مصاف درست شد سلطان علاء الدین بعد آنچه سلاح تمام پوشیده بود بفرمود تا قبای لعل اطلس معدنی بیاوردند و بر زیر تمام سلاح پوشیدند خواص و مقرران سوال کردند که حکمت پادشاه درین کار چه بوده است فرمود: که برای آنکه اگر زخم تیری یا نیزه اندام مرا مجروح گرداند لعل خون بر سلاح من بواسطه قبای لعل ظاهر نباشد تا دل چشم من نشکند.

درین محاربه وزد و خورد اولین بین بهرام شاه غزنوی و سلطان علاءالدین غوری
 عساگر پیاده غوری و خصوصاً فرقه که با سلاح (کاروه) (۱) مجهز بودند توانستند
 سواران غزنوی و پیلان ایشانرا از پادر آوردند تفصیل اینکه :
 چون مصافحاست شد سلطان علاءالدین فرمود تا پیادگان عساگر صف کاروه
 بسکشایند و چون چنان کردند دولت شاه پسر بهرام شاه با عساگرش
 که عده از ایشان سوار پیل بودند بر لشکر غور حمله ور گردیدند ، عساگر
 غوری چنانچه پیش بپوشیدند بعد از ورود عساگر غزنوی به داخل صف کاروه
 رخنه صف را مجدد آبیستند و اطراف بهرام شاه و پیلان او را پیچیدند در همین
 زدو خورد بود که غزنویان تلفات سنگین را متحمل گردیدند و دولت شاه نیز
 به قتل رسید . چون بهرام شاه این حادثه را مشاهده نمود و پسر را کشته دید
 مجبور شد تا عقب نشیند و غوریان تعاقب نمودند تا آنکه بار دوم در موضعی
 موسوم به جوش آب گرم که در نزدیکی تگین آباد بود بین جانبین باز زدو
 خوردی در گرفت و این بار نیز هزیمتیان غزنوه نتوانستند در مقابل حشم غور که
 چون سیل خروشان در پی ایشان بود پا فشاری کنند بنا بر آن باز هم به هزیمت
 افتادند ، بار سوم بهرام شاه برای آخرین مرتبه در نزدیک پایتخت خود تا میسر
 بود از عساگر گرفته تا اهالی و باشندگان غزنوی همه را برای دفع غوریان
 ترغیب و تشویق نمود اما چون سلطان علاءالدین به قهر ایشانرا تعاقب می نمود
 نتوانستند مانع پیشرفت غوریان گردند بلکه باز شکست خوردند و غزنوه عروس
 شرها بدست سلطان علاءالدین حسین افتاد و بهرام شاه مجبور شد و به هندوستان
 گریخت (۵۴۴ هـ) . چنانچه مورخین اتفاق دارند سلطان غوری پایتخت
 غزنویان را به قهر تصاحب نمود و هنگام خروج از غور قسم یاد کرده بود تا
 آنرا خراب کند هفت شبانه روز غزنین را آتش زد و بسوخت و فرمان داد تا سلاطین
 غزنوی را بجز از سلطان محمود و سلطان مسعود و ابراهیم از خاک بر آوردند
 و قبور ایشانرا ویران کردند .

(۱) حقه شرح این اسلحه که مخصوص غوریان بوده به مبحث اسلحه و آلات حربی غوریان
 مراجعه شود . و احتمال دارد که اصل این اسامی (کاه رویه) باشد که به مرور زمان به کاروه مبدل شده است .